DOI: https://doi.org/10.22067/jls.2021.39397

با اسکن تصویر، می‌توانید این مقاله را در تارنمای مجله مشاهده نمایید. ←



# جانمایی تقریبی منزل راوی *بوف کور* در محلات جنوب شرقی «تهران صفوی-قاجاری»

سیامک نادری[۱]
کاووس حسن‌لی[۲]

## چکیده

***بوف کور*** هدایت رمانی پیچیده است که به دلیل بازگویی خاطرات ذهنی از سوی یک راوی پریشان‌حال در هاله‌ای از ابهام پوشیده شده است. ازاین‌رو بازشناسی عناصر گوناگون این متن، به درنگ و دقت در جزئیات رمان نیاز دارد. مکان، یکی از عناصر مهم داستانی است؛ در این مقاله با بررسی برخی از نشانه‌های مکانی ***بوف کور*** و انطباق آن با مناطقی از ری و تهران قدیم سعی شده است، مکان احتمالی منزل راوی داستان مشخص گردد. بر پایهٔ این نشانه‌ها، بی‌گمان این مکان در محدودهٔ شمال غربی ری باستان و جنوب شرقی تهران دورهٔ «صفوی-قاجار» قرار داشته است. خانهٔ قهرمان در محاصرهٔ کاسب‌کارها، قصاب، خنزرپنزری و گالسکه‌چی است و تنها نقطه‌ای از تهران که با این مشخصات هم‌خوانی دارد؛ محدودهٔ چال‌میدان و قبرآقاست. این دو محل به محلهٔ ترکمان‌ها، میدان محمدیه، بازار و گورستان شاه‌عبدالعظیم نزدیک است. این ویژگی‌ها همراه با اتاقی که به مقبرهٔ خانوادگی شباهت دارد، یادآور محلهٔ سر قبرآقاست که جدهٔ صادق هدایت در آن دفن شده است. همچنین منزل و تکیهٔ رضاقلی‌خان (جد صادق هدایت) نیز در همین محدوده قرار داشته است. اما شیوهٔ روایتِ ذهنی قهرمان داستان، حرکت زمانی را در صدها سال بازپردازی کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** داستان معاصر، صداق هدایت، بوف کور، مکان در رمان بوف کور، جانمایی منزل راوی داستان.

---

۱. پژوهش‌گر آزاد    Siamakn@yahoo.com
۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز    Kavooshassanli@gmail.com

تاریخ دریافت: ۲۱ مرداد ۱۳۹۹    تاریخ پذیرش: ۱۵ دی ۱۳۹۹

**۱. درآمد**

رمان بوف کور هدلیت از نامدارترین رمان‌های ایرانی است که از جغرافیای زبان فارسی و فرهنگ ایرانی پا فراتر گذاشته و در جهان نام برآورده است. پیش از این نیز نگارندگان در جستاری دیگر گفته‌اند که در این اثر «واقعیت‌های مکانی آن‌گونه با تمهیدات داستانی بازپردازی شده که از دیدرس بسیاری از خوانندگان بوف کور بیرون رفته است... بازشناسی همسانی‌های پنهان مانده در لایه‌های زیرین متن بوف کور با واقعیت‌های بیرونی، از روی بخشی از ارزش‌های این رمان پرده برمی‌دارد» (حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۶: ۱۶۳-۱۶۴).

بوف کور یک اثر ادبی است. هرگز نباید آن را به گزارشی واقع‌گرایانه فروکاست. مقصود این مقاله نیز چنین فروکاستنی نیست؛ بلکه می‌خواهد با پرده‌برداری از برخی نشانه‌های متنی و تطبیق آن‌ها با برخی عناصر مکانی-زمانی، نشان دهد که نویسندهٔ این رمان به مختصات جغرافیایی مکانی مشخص بی‌توجه نبوده است. با این تطبیق می‌توان مکان تقریبی منزلی را که راوی از آن منظر، صحنه‌ها را با تمهیدات روایی ویژه، توصیف می‌کند بازیافت.

در بوف کور هدایت، سیمای محلات جنوب شرقی تهران صفوی تا قاجار را می‌توان به‌روشنی دید. منزل قهرمان در محاصرهٔ کاسب‌کارها، رهگذران، قصاب، خنزرپنزری، قاری، کالسکه‌چی و در برابر بازار، گورستان، خندق و دروازه است. ازاین‌رو مختصات این منزل، سیمای جنوب شرقی تهران صفوی تا قاجار را فرا یاد می‌آورد.

پیش از این، نگارندگان در دو مقاله، به بررسی بخشی از زمان و مکان وقایع و رخدادهای بوف کور پرداخته‌اند که با این مقاله در پیوند است. در مقالهٔ «بازیابی عنصر مکان در بوف کور صادق هدایت، بر پایهٔ جغرافیای تاریخی ری و تهران»، بخشی از فضاهای شبه خیالی در متنِ بوف کور در گسترهٔ تاریخی زمان‌های باستان تا سده‌های میانه و دورهٔ صفوی و قاجار بازیابی و نشان داده شده، اما آن نوشته در ره‌یافت به مختصات منزل راهگشا نبوده است (نک: حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۶: ۱۶۶-۱۶۸).

در مقالهٔ «هویت تهران در بوف کور صادق هدایت بر پایهٔ نشانه‌های معماری و شهرسازی» (نک. حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۷: ۶- ۲۵)، به عنصر زمان در این رمان توجه و نشان داده شده که وجود عناصری از دوره‌های مختلف تاریخی در متن بوف کور می‌تواند دلیلی دیگر بر سفر ذهنی راوی مغموم و حسرت‌زده‌ای باشد که بر ویرلنه‌های تاریخی تکه پاره شده نوحه‌سرایی می‌کند. در آن مقاله نگارندگان به این نتیجه رسیده‌اند که: راوی دردآلود بوف کور با حرکت ذهنی در زمان‌های مختلف، روایتی پیچیده و درنگ‌آمیز ارائه می‌دهد تا جهان داستانی خود را به شیوه‌ای وهمناک بازگفته باشد. سفر ذهنی راوی به دوران گذشته و بازگفتِ تکه‌تکه خاطرات، باعث شده زمان در این رمان مه‌آلودتر و مناقشه‌پذیرتر باشد... بهترین راه بازشناسی زمان در این داستان، توجه به نشانه‌های موجود در متن است.

در این اثر نشـانه‌هایی روشـن از سـه دورهٔ تاریخی را می‌توان بازجسـت. در آن جسـتار نشـانه‌های دورهٔ سـوم، یعنی سده‌های ده تا چهارده، نشان داده شده است».

اما اینک در این مقاله تلاش بر آن بوده تا با دقت در نشـانه‌های مکانیِ موجود در این رمان، و شـناسـایی عناصـر مکانی در زمان رخدادها، محل تقریبی منزل راوی بازشناسی شود. در مقاله حاضر با ترسیم سیمای محلات جنوب شـرقی تهران، واقع در پهنه شـمال غربی ری (موسـوم به ری باسـتان) جانمایی تقریبی این منزل بازنموده می‌شـود. این بازنمایی با تکیه بر مطالعات میان‌رشـته‌ای انجام شـده و در پاسـخ به این پرسـش اسـت که می‌توان سـیمای محلات جنوب شــرقی تهران صــفوی تا قاجار را ترســیم و با گرداگرد منزل قهرمان داســتان تطبیق داد یا خیر؟ اینک چاره‌ای نیست جز بازپردازی محلات حاشیهٔ جنوب شرقی (تهران صفوی ـ قاجاری) و پرسه‌زنی گرداگرد منزل قهرمان ***بوف کور***.

### ۲. مختصات جغرافیایی تهران شاه طهماسبی

کرپرتر سیاح انگلیسی، گسترهٔ تهران را از سمت جنوب تا ری باستان برآورد کرده است (ر.ک: کریمان، ۱۳۴۵، ج ۱: ۲۹ و قدیانی، ۱۳۷۹: ۴۴). نتیجهٔ تحقیقات او نشـان می‌دهد که: «قسـمت اعظم این شـهر جدید، از خرابه‌های ری بنا شده که در فاصلهٔ پنج میلی قرار دارد» (نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۵۹). قدیانی نیز با تأیید این نظر می‌نویسد: «در عصـر فتوحات اسـلامی، سـرزمین ری یکی از چشـمگیرترین منطقه‌ها به شـمار می‌رفت و با وسـعتی بیش از آنچه که امروز به حضـرت عبدالعظیم شـهرت دارد، در جلگه‌ای وسـیع قرار داشـت که با دهکدهٔ کوچک تهران قدیم (یا حد جنوبی میدان امین‌السلطان) فقط شش کیلومتر فاصله داشت» (قدیانی، ۱۳۷۹: ۳۴).

تهران، دهکدهٔ کوچکی بود تا شاه‌طهماسب در سال (۹۶۱ ه. ق) فرمان داد بارو و خندقی دور آن احداث کردند (ر.ک: همان: ۱۱۶). برای سـاخت برج و بارو از پنج محله چال‌میدان، چال‌حصـار، گود زنبورک‌خانه، گود دروازهٔ محمدیه و گود فیلخانه خاک‌برداری کردند که از آن پس‌بدین‌نام‌ها خوانده شـدند. مناطق مسـکونی تهران در این هنگام «در نیمهٔ غربی محلهٔ عودلاجان، محلهٔ اصـلی‌بازار، قسـمت شـرقی محلهٔ سـنگلج و گوشـه‌ای از محلهٔ چال‌میدان در شـمال امامزاده اسـماعیل» قرار داشـت که با چهار دروازهٔ شـاه‌عبدالعظیم، شـمیران، قزوین و دولاب از خارج شهر جدا می‌شد (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱: ج ۱: ۵۵ و ۶۶).

### ۳. پرسه‌ای گرداگرد منزل قهرمان *بوف کور*

اگرچه تا به امروز واقعیت مکانی در بوف کور چندان مورد توجه قرار نگرفته اسـت؛ اما با پرسـه‌زنی گرداگرد منزل قهرمان داستان، می‌توان به مختصات جغرافیایی تقریبی این منزل دست یافت؛ به‌طور مثال: خانهٔ قهرمان در آن سوی

خندق و بیرون شهر واقع شده و او می‌تواند به‌سادگی، ازدحام مردم را از پشت پنجرهٔ اتاقش احساس کند: «سیزده نوروز بود. همهٔ مردم بیرون شهر هجوم آورده بودند ــ من پنجرهٔ اطاقم را بسته بودم، برای این‌که سرفارغ نقاشی بکنم» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲).

در این هنگام تهرانیان به «بیرون هر دروازه مانند: [...] دروازهٔ دولاب تا منتهی‌الیه دولاب... دروازهٔ خراسان که آن نیز باز منتهی به دولاب و اکبرآباد و گوشه زولیای آن می‌گردید و بیرون دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم که به آب‌متکا و چشمه‌علی و باغ بی‌بی‌زبیده و باغات ابن‌بابویه و مسجد ماشاءالله و صفائیه و باغ شاه‌سلطنه و باغ درویش‌صفا و سرآسیاب و خود شاه‌عبدالعظیم و غیره می‌انجامید... [می‌رفتند] در این روز، بیابان‌های اطراف، مملو از جمعیت بود که کنار هر نهر و جوی و پناه و سایهٔ هر پناهگاه و درخت، بساط خورد و خوراک... گسترده... خوش‌گذرانی... می‌کردند» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۴: ۱۳۰ تا ۱۳۹).

بر این پایه، می‌توان منزل قهرمان را در نزدیکی یکی از این دروازه‌ها و مشرف به همین مناطق دانست و این گفتهٔ فرزانه را تأیید می‌کند؛ آنجا که گفته: «کسی که در ***بوف کور*** سرگذشتش را نقل می‌کند خانه‌اش در کنار خندق (احتمالاً خندق‌های تهران) قرار دارد» (فرزانه، ۱۳۷۶: ۳۰۶).

راوی داستان، در اشاره به خانه‌اش می‌گوید: «از حسن اتفاق خانه‌ام بیرون شهر، در یک محل ساکت و آرام دور از آشوب و جنجال زندگی مردم واقع شده ــــ اطراف آن کاملاً مجزا و دورش خرابه است. فقط از آن طرف خندق خانه‌های گلی توسری‌خورده پیداست و شهر شروع می‌شود. نمی‌دانم این خانه را کدام مجنون یا کج‌سلیقه در عهد دقیانوس ساخته، چشمم را که می‌بندم نه فقط همهٔ سوراخ‌سنبه‌هایش پیش چشمم مجسم می‌شود، بلکه فشار آن‌ها را روی دوش خودم حس می‌کنم. خانه‌ای که فقط روی قلمدان‌های قدیم ممکن است نقاشی کرده باشند» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۱۱).

هدلیت دراین‌باره به فرزانه می‌گوید: «خانهٔ رمان ***بوف کور*** همان خانهٔ پدری اوست که در پشت خندق‌های تهران واقع بوده.» (فرزانه، ۱۳۷۶: ۳۱۱). البته مراد از خانهٔ پدری به نیکی نمودار نیست؛ اما خانهٔ جدّ اعلای او (رضاقلی‌خان هدایت) با اندک اختلافی در محلهٔ «چال‌میدان» در همان محدودهٔ خاص از تهران و ری بوده که در کانون این پژوهش است (نک: نوربخش، ۱۳۸۱: ج ۲: ۸۲۳ و هدایت، ۱۳۴۴: ۲۹ و ۳۰).

در طول حکومت ناصرالدین‌شاه، تهران، به دلیل شلوغی بیش‌ازاندازه، به‌دفعات، دچار دگرگونی‌هایی شد که بخشی از آن، کوچ عده‌ای به بیرون دروازه‌ها و خندق شاه‌طهماسبی بود. گزارش‌ها نشان می‌دهند که «به سبب افزایش جمعیت...، ساکنان شهر برای نخستین بار در سال (۱۲۶۸ ه. ق) با مسئلهٔ کمبود مسکن روبه‌رو گردیده‌اند... اما طبقات کم‌درآمد به علت گرانی قیمت خانه‌ها قادر به تهیهٔ مسکن نبوده؛ بنابراین اجازه داده شد این طبقات در بیرون حصار جنوبی... برای خود خانه بسازند. گزارش روزنامهٔ وقایع اتفاقیه دراین‌باره چنین است: [...]

اولیای دولت علیه حسب‌الحکم اعلی‌حضرت شاهنشاهی مأذون و مرخص فرمودند که هر کس در بیرون شهر مابین دروازهٔ محمدیه و دروازهٔ شاهزاده عبدالعظیم بخواهد خانه و عمارت بسازد خصوصاً مردمان قلیل‌البضاعه که در شهر قوهٔ خرید خانه و عمارت ندارند؛ مأذون‌اند که در آنجاها خانه و عمارت بسازند و کسی آن‌ها را ممانعت نکند و بعد از اذن و اجازت اولیای دولت قاهره، این روزها قریب دویست خانوار خانه و دکاکین و عمارت طرح کرده مشغول ساختن می‌باشند» (نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۷۸۹ و ۷۹۰).

اما «تراکم جمعیت... و شکل‌گیری محله‌های مسکونی در بیرون دروازه‌های شهر و ضرورت فراهم آوردن امکانات کنترل، حفاظت و امنیت آن‌ها، شاه را بر آن داشت که در آغاز بیست و یکمین سال سلطنت خود، تهران را از چهار جهت توسعه دهد» (همان: ج ۲: ۷۹۰ و ۷۹۱). در همین زمان، محلهٔ چال‌میدان از طرف جنوب و مشرق به شعاع یک هزار زرع وسعت یافت. در اراضی شرقی، یک محلهٔ مسکونی به‌وجود آمد که محلهٔ «بیرون دروازه دولاب» نام داشت و در قسمت‌های جنوبی که برای ایجاد مساکن جدید بیشتر مورد استفاده واقع شد؛ دو محله به نام‌های: محلهٔ «بیرون دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم» و «محلهٔ سر قبر آقا» (میدان امین‌السلطان) شکل گرفت (ر.ک: همان: ج ۲: ۸۴۱). نگارندگان معتقدند بخش مهمی از حوادث ***بوف کور*** در این محدوده رخ می‌دهد؛ به‌طوری‌که این منطقه مرکز تلاقی حوادثی است که در رهیافت به مختصات مکانی ***بوف کور*** راهگشاست. به‌طور مثال دروازهٔ باستانی شهر (دروازه دولاب) که از آن می‌توان به نقاط باستانی ری همچون (دژ رشکان و رود سورن) رفت در شرق این منطقه قرار دارد و در اراضی بایر آن می‌توان به نام‌های آشنایی چون «محلهٔ بیرون دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم» و «محلهٔ سر قبر آقا» (میدان امین‌السلطان) برخورد که کانون توجه این پژوهش بر آن‌هاست (نک: همان: ج ۲: ۸۴۱ و ۸۴۲).

محلهٔ چال‌میدان که در ابتدا محلی برای تخلیهٔ زبالهٔ تهران بود، با لندک تغییراتی در این هنگام، به جنوب بازار چهل‌تن و امامزاده اسماعیل و میدان مال‌فروش‌ها و میدان امین‌السلطان و گمرک و خانی‌آباد و دروازه غار و میدان پاقاپوق یا محمدیه پیوست (ر.ک: کرمیان: ۱۳۸۵/۷/۲۵ و شهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۵ و نجمی، ۱۳۶۷: ۵۷).

در رهیافت به مختصات مکانی ***بوف کور***، «میدان امین‌السلطان» نقش مهمی دارد. «در انتهای بازار دروازه، میدانی است به نام میدان امین‌السلطان که امروزه کاملاً تغییر قیافه داده، صورت دیگر گرفته است. این میدان که به (میدان سر قبر آقا) نیز شهرت دارد؛ میدان کاه و یونجه و... سبزی و میوه... بود... همراه فضایی بی‌تناسب و زمینی آغشته به خاک و کثافات... و کسبه‌ای ناپاک کم‌فروش دغل‌باز بی‌اعتبار و متکدیانی لخت و عور و بیمار و علیل و مجروح که در آن لول می‌زدند... شروع کار این میدان... از بعد از نوروز و به‌دست آمدن (تربچه‌نقلی) تا اواخر

هندوانه خربزه بود که بعدازآن کم‌کم به تعطیل گراییده تا دومرتبه که نوبرانهٔ (گل‌پونه، نعناپونه) به میدان بیاید» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۳۶ تا ۳۳۹).

در همین میدان، بقعهٔ معروف «سـر قبر آقا» قرار داشـت. (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۲۰۴) که جزء زباله‌دانی‌های تهران بود و در زمان رضاشـاه، خراب و بر روی آن، محوطهٔ باغ فردوس سـاخته شـد. سـپس با بی‌بند و باری و بداخلاقی‌های جامعه، به‌گونه‌ای شـهر نو درآمد. (ر.ک: شـهری، ۱۳۶۹، ج ۵: ۵۸ و شـهری، ۱۳۷۰، ج ۳: ۲۴۸). شـهری دربارهٔ این محدوده می‌نویسـد: «شـاید در این زمان کلاً خیابان‌های تهران از پانزده بیسـت خیابان اصـلی و فرعی تجاوز نمی‌نمود... گارماشـین (خیابان ری)،... اسـماعیل بزاز (خیابان مولوی شـرقی...) یا صـاحب‌جمع... که تعدادی از این‌ها هم اگر نام خیابان داشـتند اما جز کوچه‌هایی کج و معوج تنگ و متروکه نبودند و طول آن‌ها از چند صد قدم تجاوز نمی‌نمود» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۰ و ۳۱).

در ***بوف کور***، قهرمان در اشـاره به منزلش، به خرابه‌های اطراف، کوچه‌های کج و معوج، زباله‌دانی کنار خندق، کسبهٔ ناپاک و رجاله‌صفت و از همه مهم‌تر «به یک محل ساکت و آرام دور از آشوب و جنجال زندگی مردم» اشاره می‌کند که از روز سیزده شلوغ و پرازدحام می‌شود.

قهرمان ***بوف کور*** در اشاره به اتاقش، مواردی را خاطرنشان می‌سازد که ناخودآگاه «خانه‌های اموات» سر قبر آقا را به یاد می‌آورد: «در این اطاق فقیر پر از نکبت و مسکنت، در اطاقی که مثل گور بود، در میان تاریکی شب جاودانی که مرا فرا گرفته بود و به بدنهٔ دیوارها فرو رفته بود. بایستی یک شب بلند تاریک سرد و بی‌انتها در جوار مرده به سر ببرم ـ با مردهٔ او ـ به نظرم آمد که تا دنیا دنیاست تا من بوده‌ام ـ یک مرده، یک مردهٔ رد و بی‌حس و حرکت در اطاق تاریک با من بوده اسـت... شـاید ازآنجایی‌که همهٔ روابط من با دنیای زنده‌ها بریده شـده، یادگارهای گذشـته جلوم نقش می‌بندد... اطاقم مثل همهٔ اطاق‌ها با خشت و آجر روی خرابهٔ هزاران خانه‌های قدیمی ساخته شده، بدنهٔ سفیدکرده و یک حاشیه کتیبه دارد ـ درست شبیه مقبره است ـ... در این اطاق که هر دم برای من تنگ‌تر و تاریک‌تر از قبر می‌شد، دائم چشم‌به‌راه زنم بودم ولی او هرگز نمی‌آمد... برای کسی که در گور است زمان معنی خودش را گم می‌کند ـــ این اتاق مقبرهٔ زندگی و افکارم بود ـــ... این احساس از دیرزمانی در من پیدا شده بود که زنده زنده تجزیه می‌شدم. نه‌تنها جسمم بلکه روحم همیشه با قلبم متناقض بود و با هم سازش نداشتند ـ همیشه یک نوع فسخ و تجزیهٔ غریبی را طی می‌کردم... یک تودهٔ در حال فسخ و تجزیه بودم... آیا اطاق من یک تابوت نبود، رختخوابم سردتر و تاریک‌تر از گور نبود؟... چندین بار این فکر برایم آمده بود که در تابوت هستم ـــ شب‌ها به نظرم اطاقم کوچک می‌شد و مرا فشار می‌داد. آیا در گور همین احساس را نمی‌کنند؟ آیا کسی از احساسات بعد از مرگ خبر دارد؟... در این اطاق که مثل قبر هر لحظه تنگ‌تر و تاریک‌تر می‌شد، شب با سایه‌های وحشتناکش مرا احاطه کرده بود... گاهی اطاقم به قدری تنگ می‌شد مثل این‌که در تابوت خوابیده بودم» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۲۱، ۳۸، ۵۰، ۵۱، ۶۸ و ۸۳).

قبرستان «سر قبر آقا» در خیابان صاحب‌جمع (جنوب چهارراه مولوی) واقع بود که «در قحطی‌ها و وبائی‌ها و بادسام‌های از زمان ناصرالدین‌شاه به بعد به‌وجود آمد و اطراف آن، مخروبه‌های خانه‌های بی‌صاحبی که در اثر همان بلایا خود سکنه‌شان از میان رفته، اجساد و اجسام افرادشان در درون‌شان بی‌کفن ودفن مانده، جنازه‌های در کوچه... شهرمانده نیز... به اطاق‌های‌شان کنار هم نهاده، رها شده... داخل گورستان شده بود... کشت و کشتار قحطی‌ها و وباها و مشمشه‌ها و بادسام‌ها که... نعش‌ها در کوچه و بازارها مانند هیزم بر روی هم دسته می‌شده، گاری‌گاری به گورستان، یعنی همین اطاق‌ها حمل می‌شده... است و بلایایی که هر بار ثلث تا نیم و دو سوم اهالی را نابود می‌کرده... و چه زیاد خانه‌ها و دکاکینی را که خود نگارنده، شاهد بی‌صاحب مانده بودن‌شان بوده که منزل سگ‌ها و گداها شده بود» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۳: ۲۴۴ و ۲۴۵).

هدایت در تجسمی خیال‌گونه در داستان ***مرده‌خورها*** به این قبرستان اشاره کرده است (نک: هدایت، ج، ۱۳۵۶: ۶۰) و به گفتهٔ مهدی‌قلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه)، جدهٔ آن‌ها نیز در این قبرستان به خاک سپرده شده است (نک: هدایت، ۱۳۴۴: ۳).

در پیوند با همین موضوع می‌توان به «مرده‌شوخانهٔ قبرستان چهارده‌معصوم» نیز اشاره کرد که محل نگاهداری مرده‌های امانی بوده و در نزدیکی همین محل قرار داشته است. مرده‌شوخانه‌ای که «دورتادور محوطهٔ آن را قفسه‌مانند غرفه‌هایی ساخته، اموات را در آن گذارده، جلوش را دیوار و گل کشیده بودند و بسا که در اثر از یاد رفتن‌شان همان دخمه‌ها مزارشان شده، خوابگاه ابدی‌شان می‌گردید و هنوز بودند مرده‌هایی که در بوتهٔ فراموشی وارث افتاده اسکلت و استخوان‌های سالم و نیمه‌پوسیده‌شان از منافذ و سوراخ‌های گوشه‌کنار تیغه‌های جلوی آن‌ها نمودار بوده مردم... چشم بر آن‌ها نهاده تماشا می‌کردند، تا هنگام خراب کردن و خیابان‌کشی که جمله را به گونی ریخته در گورستان مسکرآباد به خاک سپردند» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۳: ۲۵۰ تا ۲۵۲).

حضور پیرمرد گالسکه‌چی در نزدیکی محل زندگی قهرمان داستان، گواهی‌ست بر این مختصات مکانی: «دوباره ابر و باران خفیفی شروع شده بود از اطاقم بیرون رفتم تا شاید کسی را پیدا کنم که چمدان را همراه من بیاورد ــــ در آن حوالی دیاری دیده نمی‌شد، کمی دورتر درست دقت کردم از پشت هوای مه‌آلود پیرمردی را دیدم که قوز کرده زیر یک درخت سرو نشسته بود... آهسته نزدیک او رفتم. هنوز چیزی نگفته بودم، پیرمرد خندهٔ دورگهٔ خشک و زننده‌ای کرد به‌طوری‌که موهای تنم راست شد و گفت: ــ اگه حمال می‌خواستی من خودم حاضرم‌هان ــ یه گالسکهٔ نعش‌کش هم دارم ــــ من هر روز مرده‌ها رو می‌برم شاه‌عبدالعظیم خاک می‌سپرم‌ها، من تابوت هم می‌سازم، به‌اندازهٔ هرکسی تابوت دارم... قهقهه خندید... من با دست اشاره به سمت خانه‌ام کردم ولی او فرصت حرف زدن به من نداد و گفت: «ـ لازم نیس من خونهٔ تورو بلدم، همین الان‌هان» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۲۵).

در ابتدا که گالسکه‌چی‌ها و درشکه‌چی‌ها کارشان را تازه آغاز کرده بودند و این وسایل حمل‌ونقل رونقی داشت: «درشکه‌ها... در چهار نقطهٔ تهران می‌ایستادند: میدان توپخانه، سبزه‌میدان، اطراف سفارت انگلیس و میدان سرچشمه» (نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹۸۴ و ۹۸۵). اما بعد از جنگ دوم جهانی که اتومبیل زیاد شد؛ «یک‌یک از معرکه خارج گردیده، تک و توکی هم که... باقی ماندند؛ کارشان بار و مسافرکشی‌ای شد که از میادین، ترەبار و مانند آن حمل بکنند؛ و زائران قبوری که از میدان خراسان و دروازهٔ حضرت عبدالعظیم با آن‌ها به طرف قبرستان‌ها بروند» (شهری، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۲۳ و ۱۲۴).

صاحب «گالسکهٔ نعش‌کش» که درعین‌حال، هم تابوت‌ساز و هم گورکن و هم قاری است؛ می‌گوید خانهٔ قهرمان را بلد است و از آنجا تا قبرستان راهی نیست: «حتماً تو می‌خواسی شهر بری، راهو گم کردی هان؟ لابد با خودت میگی این وقت شب من تو قبرسون چکار دارم ــ اما نترس، سر وکار من با مرده‌هاس، شغلم گورکنیس... من تمام راه و چاه‌های اینجا رو بلدم ــ... خونت رو هم بلدم ــ همین بغل، من یه گالسکهٔ نعش‌کش دارم بیا ترو به خونت برسونم هان؟ ــ دو قدم راس» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۳۰).

اشارهٔ گالسکه‌چی به گورستان با تأکید لفظی «دو قدم راس»، یادآور محل اجتماع گورستان‌ها در جنوب شرقی تهران قاجار و شمال غربی ری باستان است که قبرستان‌های عمومی تهران تا قبل از سال‌های هزار و سیصد و چهار و پنج آنجا بوده است. این قبرستان‌ها عبارت بودند از: «قبرستان چهارده معصوم» واقع در ابتدای جادهٔ ری (بیرون دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم ــ میدان شوش) طرف شرق تا (سه‌راه دولت‌آباد) یا (آب‌انبار قاسم خان)... قبرستان «سر قبر آقا» واقع در شرق میدان امین‌السلطان... «قبرستان امامزاده زید» در بازار بزرگ و «قبرستان امامزاده اسماعیل» (غرب خیابان سیروس) و دیگر گورستان‌ها مانند «گورستان امامزاده عبدالله» و «ابن‌بابویه» در جادهٔ ری نرسیده به شهر ری و «قبرستان‌های صحن‌های حضرت عبدالعظیم»... با گداها و مرده‌خور (قاری، تلقین‌خوان)های سمج پرروی دست‌برندار، در گورهای چند دست گشته» (شهری، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۴۲ و ۴۴۳).

به‌احتمال‌زیاد، بایستی این گورستان، همان گورستان معروف «چهارده معصوم» یا «شاه‌عبدالعظیم» باشد که در راستای محلهٔ «سر قبر آقا» و در امتداد «دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم» قرار داشته است (نک: شهبازی: ۲۰۱۷ و شهری، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۴۵، ج ۵: ۴۸). درواقع این اراضی بازمانده‌ای از موقوفات صفوی بود که در محدودهٔ وسیعی از محلهٔ چال‌میدان و اراضی جنوب تابع محلهٔ بازار قرار داشت (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۸۴۵ و ۸۴۶). تأسیسات مجاور این قبرستان، یادآور سازه‌های عجیبی است که در ***بوف کور*** به چشم می‌خورد؛ ازجمله برج آجری با ارتفاع تقریبی ۲ متر به صورت چهارگوش که نشان‌گر قبر سازندهٔ آن، قاسم‌خان پدر مهد علیا همسر ناصرالدین‌شاه است و همچنین کوره‌های آجرپزی در یک ردیف به فواصل منظم از یکدیگر با ساختمان‌هایی مخروطی که این

گمان را ایجاد می‌کنند ــــ که شاید همین کوره‌ها با تشعشعی کدر، ذهن قهرمان ***بوف کور*** را به خود معطوف داشته است. ـ (نک: شهری، ۱۳۷۰، ج ۳: ۲۴۶ و ۲۴۹).

اما اشاره‌هایی نیز در تأیید سفال و سفال‌گری در داستان وجود دارد که با محوطهٔ مورد نظر هم‌خوانی دارد: «دایه‌ام به من گفت این مرد در جوانی کوزه‌گر بوده و فقط همین یک‌دانه کوزه را برای خودش نگاه داشته و حالا از خرده‌فروشی نان خودش را درمی‌آورد.» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۴۱).

اراضی تهران چه در شرق و چه در غرب، سنگلاخ و بی‌حاصل است. تنها نقطه‌ای که مناسب سفال‌گری است؛ محدودهٔ جنوب شرقی تهران، یعنی از میدان توپ‌خانه به پایین است که در آن خاک رس مرغوب دارد و از قدیم کوره‌های آجرپزی و سفال‌گری در همین محدوده قرار داشته‌اند. به‌طوری‌که آمار (۱۲۶۹ ه. ق) نشان می‌دهد از ۳۶ کورهٔ در حال فعالیت ۲۰ کوره، مربوط به بیرون دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم و ۱۳ کوره، مربوط به بیرون دروازهٔ دولاب بوده است. از سه کورهٔ دیگر نیز ۲ کوره متعلق به راستهٔ دروازهٔ محمدیه، و تنها یک کوره به شمال تهران، یعنی دروازه شمیران، اختصاص داشته است (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۴۴، ج ۲: ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و شهری، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۸).

افزون بر گورستان، بازار نیز در محدودهٔ همین حوالی است؛ به‌طوری که قهرمان، پیش از خروج از دروازه‌ای که به محوطهٔ باستانی منجر می‌شود از آن می‌گذرد: «صبح زود بلند شدم، دوتا کلوچه که سر رف بود برداشتم و به‌طوری که کسی ملتفت نشود از خانه فرار کردم... بدون مقصود معینی از میان کوچه‌ها، بی‌تکلیف از میان رجاله‌هایی که همهٔ آن‌ها قیافهٔ طماع داشتند و دنبال پول و شهوت می‌دویدند گذشتم... همهٔ آن‌ها یک دهن بودند که یک مشت روده به دنبال آن آویخته و منتهی به آلت تناسلی‌شان می‌شد.» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۵۲).

اگر این دروازه، همان «دروازهٔ دولاب» یا «شاه‌عبدالعظیم» باشد و این قبرستان، «قبرستان شاه‌عبدالعظیم» یا «چهارده معصوم» بنابراین، این بازار نیز «بازار دروازه» است که در مقاطعی به آن «بازار حضرتی» یا «بازار شاه‌عبدالعظیم» می‌گفتند. بازار دروازه یا بازار حضرتی بازاری (شمالی-جنوبی) بود که از میدان سید اسماعیل آغاز و به طرف خیابان مولوی و میدان امین‌السلطان امتداد می‌گرفت (ر.ک: شهری، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۲۰ تا ۳۴۵، ج ۴: ۱۲۰). مصطفوی رئیس وقت ادارهٔ باستان‌شناسی می‌نویسد: «بازاری که در خیابان مولوی نزدیک چهار راه سیروس واقع گشته و به طرف بقعهٔ سید اسماعیل و بازار نجارها و بازارهای دیگر آن حدود می‌رود، به نام بازار دروازه خوانده می‌شود. محل این بازار و حول‌وحوش آن از هنگامی‌که... تهران را به پایتختی ایران برگزیده‌اند؛ همیشه یکی از بارونق‌ترین و پرجمعیت‌ترین نقاط شهر بوده است... پیش از آن‌که... تهران در عهد ناصرالدین‌شاه... (به سال ۱۲۸۴ ه. ق) به وضع اساسی توسعه یابد و دروازه‌های شهر به مسافتی دورتر از دروازه‌های سابق بنیان گردد به جای

مدخل جنوبی بازار فوق‌الذکر یعنی همان محلی که اکنون از سمت خیابان مولوی داخل این بازار می‌گردند، دروازهٔ قدیم حضرت عبدالعظیم (ع) قرار داشت و به همین جهت هم بازار مزبور به نام بازار دروازه خولنده می‌شد» (نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۹۹ تا ۵۰۲).

در نزدیکی همین بازار دو چهارسو با عناوین «چهارسو کوچک» و «چهارسو بزرگ» وجود داشته که محل محکمهٔ داروغهٔ شهر بوده است: «چهارسو بزرگ مرکز داروغهٔ شهر یعنی جای داروغهٔ بزرگ (سرداروغه) بود که در آن به حکمرانی می‌نشست» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۰۳ تا ۳۰۶). «در آن زمان چون تهران فاقد برق بود و شهر شب‌ها در تاریکی فرو می‌رفت به این علت مراقبت از بازارها اهمیت خاصی می‌یافت، در نتیجه بلافاصله پس از شنیدن صدای طبل و شیپور «بگیر و ببند» یک دسته گشتی با مشعل در داخل بازارها به راه می‌افتادند و داروغه نیز در چهارسوق بزرگ شهر... بر روی تختی می‌نشست و گزارش‌ها را می‌شنید» (نجمی، ۱۳۶۷: ۱۲۱). شاید به همین دلیل قهرمان داستان، در کابوس‌هایی که می‌بیند، در خواب و بیدار، داروغهٔ شهر و گزمه‌هایی را تجسم می‌کند که در اطراف منزلش پرسه می‌زنند. «مدت‌ها بود که منتظر بودم به‌دست داروغه بیفتم... هوا هنوز تاریک بود از صدای یک دسته گزمهٔ مست بیدار شدم که از توی کوچه می‌گذشتند، فحش‌های هرزه به هم می‌دادند و دسته‌جمعی می‌خواندند:

بیا بریم تا می خوریم،

شراب ملک ری خوریم،

حالا نخوریم کی خوریم؟» (هدایت، ۱۳۵۶: ۳۵، ۳۶، ۶۳، ۷۹).

اما محدودهٔ بازار تنها منحصر به همین راسته نیست؛ بلکه محوطه‌ای کامل در همسایگی محلات پیشین است. «محلهٔ بازار در جنوب تهران قدیم قرار داشت و از شمال به ارگ سلطنتی، از مشرق به محلهٔ چال‌میدان، از شمال شرقی به محلهٔ عودلاجان، از مغرب به محلهٔ سنگلج و از جنوب به حصار شهر محدود می‌گردید... [و] از طریق دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم به خارج حصار... راه داشت... پس از گسترش تهران، این محله به میزان هزار زرع از جنوب وسعت یافت. در ناحیهٔ جدید که تابع محلهٔ بازار نامیده می‌شد دو محله... به نام‌های «محلهٔ چال‌سیلابی» و «محلهٔ بیرون دروازهٔ محمدیه» احداث شد... ناحیهٔ جدید تابع... بازار را... بیشتر اراضی بایر و کوره‌های آجر و آهک‌پزی واقع در اراضی «چهارده معصوم» تشکیل می‌داد و... بخش عمده‌ای از اراضی شمال شرقی ناحیهٔ تابع محلهٔ بازار را اراضی قبرستان کهنه دربرگرفته بود که امروز تأسیسات واقع در... خیابان‌های مولوی، شمال خیابان صاحب‌جمع و قبر آقا... جای آن را گرفته است. این ناحیه را خیابان قبرستان (بخشی از خیابان مولوی کنونی) از محلهٔ اصلی بازار جدا می‌کرد» (نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۸۱۲ و ۸۴۷).

این محله به سبب موقعیت تجاری خود، و کاروان‌سراهای متعددی که داشت همواره پذیرای بازرگانانی بود که هنگام ورود به شهر در آنجا توقف می‌کردند (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۸۲۵ و ۸۲۶). به نظر می‌رسد، ورود سرزدهٔ عمو نیز که از همین بازرگانان است به منزل قهرمان، بی‌ارتباط با این محدوده نیست. «یک مرتبه در باز شد و عمویم وارد شد – یعنی خودش گفت که عموی من است، من هرگز او را ندیده بودم، چون از ابتدای جوانی به مسافرت دوردستی رفته بود. گویای ناخدای کشتی بود، تصور کردم شاید کار تجارتی با من دارد، چون شنیده بودم که تجارت هم می‌کند» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲).

اما نکتهٔ دیگری که در ***بوف کور*** به چشم می‌خورد، قوادی قهرمان و بدکارگی زنش است که ناخودآگاه همین محلات جنوبی تهران و ری را به یاد می‌آورد. «شب‌ها وقتی‌که وارد خانه می‌شدم، او هنوز نیامده بود، نمی‌دانستم که آمده است یا نه –اصلاً نمی‌خواستم که بدانم– چون من محکوم به‌تنهایی، محکوم به مرگ بودم. خواستم به هر وسیله‌ای شده با فاسق‌های او رابطه پیدا کنم این را دیگر کسی باور نخواهد کرد – از هرکسی که شنیده بودم خوشش می‌آمد، کشیک می‌کشیدم؛ می‌رفتم هزار جور خفت و مذلت به خودم هموار می‌کردم، با آن شخص آشنا می‌شدم، تملقش را می‌گفتم و او را برایش غر می‌زدم و می‌آوردم آن هم چه فاسق‌هایی: سیرابی‌فروش، فقیه، جگرکی، رئیس داروغه، مقنی، سوداگر، فیلسوف که اسم‌ها و القابشان فرق می‌کرد، ولی همه شاگرد کله‌پز بودند» (هدایت، ۱۳۵۶: ۴۶).

از اماکن بدنام این دوره که تقریباً تا پیش از افتتاح شهر نو بدان رفت و آمد می‌شده؛ به کوچهٔ آبشار در خیابان ری و محدوده‌ای در جنوب گذر قاطرچی در جنوب شرقی گذر لوطی‌صالح و کوچه‌ای در شرق انتهای خیابان سیروس در امتداد شمالی خیابان مولوی و گودال‌های کوره‌پزخانه و کوچهٔ قجرها در شمال خیابان ری، چاله‌سیلابی در جنوب تهران، پشت سر قبر آقا در جنوب میدان امین‌السلطان، کوچهٔ پشت بدنه، آخر خیابان سیروس و خندق‌های مابین دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم و دروازه غار اشاره شده است (ر.ک: شهری، ۱۳۶۹، ج ۵: ۵۸ و ۶۴۴، ج ۶: ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۶، ۳۰۲ تا ۳۰۹ و ۴۱۴ و شهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۸، ۲۶۵ و ۴۶۰ و نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۳: ۱۸۶۱ و ۱۸۶۲).

در پیوند با قوادی قهرمان داستان؛ باز ردپایی از این محلات را می‌توان در ***بوف کور*** دید. مخصوصاً کوچهٔ قجرها نزدیک سه راه امین‌حضور که زنان رانده شده از دربار قاجار در آن، سکنی گزیده؛ محبت‌خانه‌هایی پدید آورده بودند (ر.ک: شهری، ۱۳۶۹، ج ۵: ۶۴۴، ج ۶: ۲۸۶ و شهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۶۵).

شهری در پیوند با این دلالان می‌گوید: «مرد و زن‌هایی [بودند] که در کوچه معابر بدنام مثل کوچهٔ قجرها و چاله‌سیلابی و پشت بدنه و سرکوره‌ها... دلالی خواهندگان خجالتی بی‌اطلاع کرده و مکان و متاع نشان‌شان

می‌دادند... مکان این واسطه‌ها صبح‌ها در بازار و حوالی سبزه‌میدان بود... پاکش‌های حوالی بازار و سبزه‌میدان دو سه تن از میانه‌سال‌های ریش و تسبیح‌دار عرقچینی که به همه چیز سوای آن‌کاره می‌خوردند و آشنای با تمام بازاریان اهل حال و این‌که برای کدام‌شان در چه ساعات پیش از ظهر تکه فراهم بکنند» (شهری، ۱۳۶۹، ج ۶: ۳۰۲ تا ۳۰۹). بنابراین تمامی اشارات بر نواحی جنوب شرقی تهران ازجمله اراضی «چال‌میدان، ری، شاه‌عبدالعظیم و بازار» تمرکز دارند.

خانهٔ قهرمان داستان نزدیک یک گذر است؛ زیرا دربارهٔ یکی از فاسق‌های زنش که در پشت اتاقش لانه کرده می‌گوید: «زنی که به همه کس تن در می‌داد الا به من و من فقط خودم را به یادبود موهوم بچگی او تسلیت می‌دادم. آن‌وقتی که... هنوز جای دندان پیرمرد خنزرپنزری سر گذر روی صورتش دیده نمی‌شد» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۷۶). همچنین که پیرمرد فاسق نیز در پناه طاقی‌ای می‌نشیند: «کمی دورتر زیر یک طاقی، پیرمرد عجیبی نشسته که جلویش بساطی پهن است» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۴۰).

با این مختصات، تنها می‌توان از «گذر لوطی صالح» نام برد که هدایت در داستان ***حاجی آقا*** به آن اشاره کرده است. (نک: هدایت، ب، ۱۳۵۶: ۱۶). گذر لوطی صالح، گذری منشعب از جنوب چهارسو بزرگ در محلهٔ جنوب بازار بود که تا دو سه سال پیش نیز در همین محل یک طاقی از گذشتهٔ دور باقی مانده بود که حالت بازارچه به آن می‌داد (ر.ک: شهری، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۱۱ تا ۳۱۳ و عدل، به نقل از کوبان، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۳۴).

او در اشاره به خانه‌اش، به دکان قصابی حقیری نیز اشاره می‌کند که بایستی در نزدیکی یکی از دروازه‌های جنوبی باشد: «از تمام منظرهٔ شهر دکان قصابی حقیری جلو دریچهٔ اطاق من است که روزی دو گوسفند به مصرف می‌رساند» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۳۹) هدایت در چند بخش از داستان، به یابوهای تب‌لازمی اشاره می‌کند که صبح زود، برای قصاب، لاشهٔ گوسفند می‌آورند. (نک: همان: ۴۰). شهری می‌نویسد: «یکی دیگر از رشته کار قصابی (لاش‌کشی) بود که گوشت را از قصابخانه تحویل گرفته همراه بیجک و پته به قصابی‌ها برساند. شروع کار این‌ها از قبل از طلوع آفتاب، یعنی پس از کار سلاخ‌خانه بود تا یکی دو ساعت به ظهر که گوشت‌ها را توزیع بکنند. وسیلهٔ کار این لاش‌کش‌ها یابوهای قوی‌هیکل پربنیه‌ای بود که بتوانند بار زیادی را در مسافتی طولانی طی بکنند، چه کشتارگاه در قریهٔ (نازی‌آباد)، غرب ایستگاه راه‌آهن فعلی تهران قرار داشت که حدود بیست کیلومتر از مرکز شهر کنار افتاده بود و بعضی از دکاکین قصابی در شمالی‌ترین نقطهٔ شهر که حدود بیست‌وپنج و زیادتر کیلومتر مسافت را از قصابخانه تا آنجا در بر می‌گرفت... به همین حساب هم بر دکان‌دارهای اول راه بود که دکان‌هایشان را زودتر باز بکنند، چه در غیر این یا گوشت‌شان برگشته، بی‌گوشت می‌ماندند یا به قنارهٔ بیرون دکان‌شان آویخته می‌شد و در اینجا بود که (ارمنی بود و اقبالش) و تا آمدنشان گوشتی برایشان مانده یا (لوطی‌خور) گشته، پولش خرج عرق و بی‌عاری (رندان سینه‌چاک) شده باشد... پس دکاکینی که دورتر از قصابخانه و نقاط پرت‌افتادهٔ شهر بودند به نسبت

دور بودن‌شان لازم بود که دکان‌هایشان را هم دیرتر باز کنند، چه در صورت به موقع باز کردن گرفتار گوشت‌خواهان و جواب‌های جوراجور و (غرولند) مشتریان می‌شدند» (شهری، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۷۱ تا ۳۷۳). این گوشت‌ها با یابو از قصابخانه به شهر و به دکان می‌رسید که حداقل بنا به دور و نزدیکی دکان به قصابخانه که در نازی‌آباد و هشت ده کیلومتری شهر بود. دو سه ساعت طول می‌کشید (نک: شهری، ۱۳۶۹، ج ۴: ۵۳۹). بنابراین اشارهٔ راوی به صبح زود، حاکی از نزدیکی دکان قصابی به سلاخ‌خانهٔ جنوب شهر است.

در پشت دیوار منزل قهرمان داستان، «کمی دورتر زیر یک طاقی، پیرمرد عجیبی نشسته که جلویش بساطی پهن است. توی سفرهٔ او یک دستغاله، دو تا نعل، چند جور مهرهٔ رنگین، یک گزلیک، یک تله موش، یک گازانبر زنگ‌زده، یک آب‌دوات‌کن، یک شانهٔ دندانه‌شکسته، یک بیلچه و یک کوزهٔ لعابی گذاشته که رویش را دستمال چرک انداخته. ساعت‌ها، روزها، ماه‌ها من از پشت دریچه به او نگاه کرده‌ام، همیشه با شال گردن چرک، عبای ششتری، یخهٔ باز که از میان او پشم‌های سفید سینه‌اش بیرون زده با پلک‌های واسوخته که ناخوشی سمج و بی‌حیایی آن را می‌خورد و طلسمی که به بازویش بسته به یک حالت نشسته است. فقط شب‌های جمعه با دندان‌های زرد و افتاده‌اش قرآن می‌خواند ـ گویا از همین راه نان خودش را درمی‌آورد؛ چون من هرگز ندیدم کسی از او چیزی بخرد» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۴۰).

در محدودهٔ جنوب شرقی تهران، می‌توان‌به دو محل اشاره کرد که محل اجتماع خنزرپنزری‌ها بوده است: «مسجد شاه» و «میدان سید اسماعیل». «این مسجد که وسعت جلو خان آن زیادتر از وسعت فعلی آن بود... محل اجتماع بساطی‌ها و خرده‌فروش‌ها و دست‌فروش‌ها و داخل آن، مکان معرکه‌گیرها و مسئله‌گوها و مرثیه‌خوان‌ها [بود]... که هر یک برای خود مشتریانی داشتند... اشیائی که در جلو خان... عرضه می‌شد، باید فرسوده و مستهلک و کارکرده و دست دوم و چندم باشند و بیشتر جل و بنجل‌هایی که کمتر مصرف حتمی و متعارف داشته... و اشیاء نو و کارنکرده کمتر می‌توانست در آن‌ها راه بیابد... و اشیائشان عبارت بود از:... انبر و... گاز و... گزلیک...، دوات‌های مفرغی... و کوزه... بیلچه... و هزاران هزار قطعات جوراجور دیگر...» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۳: ۳۳۲ تا ۳۳۹) به انضمام میدان سید اسماعیل در جنوب صحن و بارگاه امامزاده اسماعیل، شرق خیابان سیروس ــ نرسیده به چهارراه مولوی ــ که به «میدان کاه‌فروش‌ها» هم شهرت داشت. محل اجتماع دست‌فروشان و دوره‌گردان و بازار مکارهٔ آشغال‌فروشان که در آن از هر گونهٔ امتعهٔ نو و کهنه و دزدی خرید و فروش می‌شد (ر.ک: همان: ج ۱: ۲۲، ج ۲: ۳۴۱ تا ۳۴۳ و شهری، ۱۳۶۹، ج ۴: ۶۰۶، ج ۵: ۱۷۸ و ۱۷۹).

هدایت در داستان ***چنگال*** به «مسجد شاه» که محل معرکه و مسئله‌گویی‌ست و در ***محلل*** به «بازار سمسارها» که محل خرید و فروش رخت کهنه است اشاره کرده است (هدایت، د، ۱۳۵۶: ۹۹، ۱۰۰ و ۱۳۸).

از مؤلفه‌های دیگری که می‌توان در رهیافت به موقعیت مکانی داستان به آن‌ها اشاره کرد، «میدان محمدیه» است: «چشم‌هایم که بسته شد، دیدم در میدان محمدیه بودم. دار بلندی برپا کرده بودند و پیرمرد خنزرپنزری جلو اطاقم را به چوبه دار آویخته بودند. چند نفر داروغهٔ مست پای دار شراب می‌خوردند - مادرزنم با صورت برافروخته، با صورتی که در موقع اوقات‌تلخی زنم حالا می‌بینم که رنگ لبش می‌پرد و چشم‌هایش گرد و وحشت‌زده می‌شود. دست مرا می‌کشید، از میان مردم رد می‌کرد و به میرغضب که لباس سرخ پوشیده بود نشان می‌داد و می‌گفت: «اینم دار بزنین!» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۵۷).

شهری می‌گوید: «میدان پاقاپوق به یک حساب چهارمین و به حساب دیگر که میدان مشق را هم داخل نماییم، پنجمین میدان عمومی تهران محسوب می‌گردید... این میدان که نام اولش (پاقاپوق) بود و بعدش به (میدان اعدام) و آخرش به (محمدیه) تغییر اسم داد، میدانی تقریباً در خارج شهر در جنوب غربی تهران، انتهای خیابان جلیل‌آباد بود که سابقاً اعدام محکومین به مرگ در آن صورت می‌گرفت. نام قاپوق از آن به روی آن آمده بود که در وسط آن (محل فعلی حوض)، تپه‌ای از خاک قرار داشت که بر بالای آن، ستون گرد کوتاهی از آجر ساخته بودند که مجرمین را در پای آن سر می‌بریدند و با خراب شدن تدریجی‌اش که جایش تختگاهی دیواردار ساخته شده به‌جای ستون آجری، تیر چوبی در آن کار گذاشته شد، تا بعدها که با پیدایی مشروطه و تمدن و قوانین جدید و آن‌که سر بریدن علامت توحش و مایهٔ بی‌آبرویی گردید؛ دار و طناب جانشین آن گشته؛ محلش نیز از آنجا به باغشاه و سپس به توپخانه تبدیل گرفت» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۴۱۵).

البته قهرمان داستان، به خانهٔ پدرزنش نیز اشاره می‌کند که در ظاهر بایستی جزء ترکمن‌های تهران باشد: «از سر جای خودم بلند شدم بی‌اراده به راه افتادم... یک قوه‌ای که به ارادهٔ من نبود مرا وادار به رفتن می‌کرد... همین‌که به خودم آمدم دیدم در شهر و جلوی خانهٔ پدرزنم هستم... پسر کوچکش برادرزنم، روی سکو نشسته بود ـــ مثل سیبی که با خواهرش نصف کرده باشند. چشم‌های مورب ترکمنی، گونه‌های برجسته، رنگ گندمی، دماغ شهوتی، صورت لاغر ورزیده داشت» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۵۵).

ترکمن‌ها بخش دیگری از اهالی تهران دوران ناصری را تشکیل می‌دادند. در آمار سال ۱۲۶۹ ه. ق به تعداد ۳۳ باب خانه، در محلهٔ ارگ شاهی اشاره شده که طبقهٔ اجتماعی‌ای از ترکمان‌ها در آن سکونت داشتند (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹۹۲). دکتر بروگش می‌نویسد: «در پایتخت ایران گروهی... ترکمن هم به سر می‌برند. همچنین عدهٔ زیادی از اسرای ترکمن که بر خلاف قاجارها سنی‌مذهب هستند نیز در تهران زندگی می‌کنند؛ ولی وضع آن‌ها خوب نیست و در خانه‌ها و کلبه‌های محقری در محلهٔ سنگلج... به‌سر می‌برند» (همان: ج ۲: ۱۰۴۳). این محله در مغرب تهران قدیم واقع بوده و از شمال و مغرب و جنوب به حصار تهران و از مشرق به ارگ سلطنتی و محلهٔ بازار محدود می‌شده است (ر.ک: همان: ج ۲: ۸۱۳).

**۴. نتیجه**

بوف کور یک رمان اســت. هرگز نباید چنین رمانی را به گزارشــی تاریخی - جغرافیایی فروکاســت. در این مقاله نیز چنین هدفی در کار نبوده اســت، بلکه اگر این اثر را اثر ادبی مهمی بدانیم که آغوش آن برای خوانش‌ها و تفسـیرهای گوناگون باز است، درنگ در جزییات این متن امری بایسته می‌نماید. یکی از عناصر مهم و پایه‌ای در هر رمان، مکان رخداد وقایع است. هدایت که با آفرینش بوف کور و آثار دیگر خود، توانایی‌اش را در نگارش داستان‌های موفق نشان داده نمی‌توانسته به این موضـوع در این رمان ویژه کم‌توجه بوده باشـد، اما شـیوهٔ روایت و پرداخت داسـتانی این اثر به‌گونه‌ای است که مکان نباید بیش از ظرفیت خود در نگاه نخست، به رخ کشیده شود. هدایت نمی‌خواسته گزارشی واقعی از جغرافیای تاریخی یک منطقه ارائه دهد؛ بلکه می‌خواسـته رمانی سـاختارمند، خواندنی و ماندگار پدید آورد و برای چنین کاری باید همهٔ عناصــر داســتانی در خدمت روایت قرار گیرد. ابهام در زمان و مکان، که با رفت و برگشــت‌های راوی در زمان‌های مختلف، تقویت می‌شـود، از ویژگی‌های خیال‌انگیز این رمان اسـت. اما همان‌گونه که در مقاله بدان پرداخته شــد، با دقت در نشــانه‌های موجود در متن رمان و با تمرکز و درنگ در جغرافیای تاریخی منطقه‌ای از تهران قدیم، می‌توان مکان تقریبی منزل قهرمان داســتان بوف کور را بازشــناســی کرد. به‌گونه‌ای که انگار راوی دوربین خود را در همین‌جا مستقر کرده بوده و با چرخش آن از مناطق اطراف تصویربرداری می‌کرده است.

بدون شک، هدایت، روایتی پیچیده و دست‌کاری‌شده از تهران «صفوی ــ قاجاری» را بازمی‌گوید. در حقیقت منزل قهرمان داستان که در محاصرهٔ کاسب کارها، خنزرپنزری (بازار سید اسـماعیل)، قصـاب (دروازهٔ جنوبی شـهر منتهی به نازی‌آباد)، بازار (بازار شـاه‌عبدالعظیم)، دروازه و خندق (دروازه دولاب و شـاه‌عبدالعظیم) و گورستان (قبر آقا و چهارده‌معصـوم) اسـت؛ تنها می‌تواند بازگوکنندهٔ محلات جنوب‌شـرقی تهران، یعنی همین محدودهٔ «چال‌میدان»، «ری»، «شـاه‌عبدالعظیم» و «بازار» باشـد که هر دم تاریخی جداگانه را از سـر می‌گذرانند. بنابراین توصـیفات راوی از منزلش، حداقل، نمایانگر محدوده‌ای اســت که «میدان امین الســلطان» و «منطقهٔ ســر قبر آقا» را در بر می‌گیرد. منطقه‌ای که از یک سـو به محلهٔ سـنگلج (سـکونت‌گاه ترکمان‌ها) و از سـوی دیگر به «مناطق باسـتانی ری» و «دژ رشــکان» راه دارد و در همســایگی میدان محمدیه (میدان اعدام) اســت. آری تمام این مناطق، به‌گونه‌ای جزیره‌وار، چال‌میدان و در جوار آن، (میدان امین سلطان و سر قبر آقا) را دربرگرفته‌اند. به‌ناچار مشخصاتی که راوی ***بوف کور*** از مختصـات منزلش ارائه می‌کند؛ به اضـافهٔ مسیر حرکت قهرمان به سوی گورستان و قلعهٔ باستانی شهر که نگارندگان، در مقاله‌ای جداگانه بدان پرداخته‌اند (نک: حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۶: ۱۶۶ تا ۱۶۸) همه گویای نشانه‌هایی است که منزل قهرمان داستان را در همین محدوده جانمایی می‌کند که پرسه‌زنان بدان می‌توان رسید.

## کتابنامه


حسن‌لی، کاووس؛ نادری، سیامک. (۱۳۹۶). «بازیابی عنصر مکان در ***بوف کور*** صادق هدایت بر پایهٔ جغرافیای تاریخی ری و تهران». ***مجلهٔ علمی ـ پژوهشی نقد ادبی دانشگاه تربیت مدرس.*** س ۱۰. ش ۳۷. بهار.

حسن‌لی، کاووس؛ نادری، سیامک. (۱۳۹۷). «هویت تهران در بوف کور صادق هدلیت بر پلیهٔ نشانه‌های معماری و شهرسازی». دو فصلنامهٔ مطالعات داستانی. دورهٔ ۶. شمارهٔ ۱. پیاپی ۱۷بهار و تابستان.

شهبازی، داریوش. (۲۰۱۷). تهران‌نامه (فهرست الفبایی: ذیل حرف الف: اراضی چهارده معصوم). ***سایت تهران‌نامه***، tehrannameh.com.

شهری، جعفر. (۱۳۶۹). ***تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم زندگی، کسب‌وکار.*** تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

شهری، جعفر. (۱۳۷۰). ***طهران قدیم.*** تهران: معین.

فرزانه، مصطفی. (۱۳۷۶). ***آشنایی با صادق هدایت.*** تهران: مرکز.

قدیانی، عباس. (۱۳۷۹). ***جغرافیای تاریخی ری (رگا)***. تهران: آرون.

کرمیان، مسعود. (۱۳۸۵). تهران در بستر تاریخ. ***سایت تاریخ معاصر.*** ۱۳۸۵/۷/۲۵: Karamian.blogfa.com.

کریمان، حسین. (۱۳۴۵). ***ری باستان.*** تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

کوبان، سیما. (۱۳۷۰). ***مجموعه مقالات کتاب تهران.*** مقالهٔ: «تهران در تصویر». کامران عدل. تهران: روشنگران.

نجمی، ناصر. (۱۳۶۷). ***طهران عهد ناصری.*** تهران: عطار.

نفیسی، سعید. (۱۳۵۳). ***گفتگوی خانوادگی دربارهٔ تهران قدیم.*** تهران: علمی و فرهنگی.

نوربخش، مسعود. (۱۳۸۱). ***تهران به روایت تاریخ.*** تهران: علمی.

هدایت، مهدی قلی خان (مخبرالسلطنه). (۱۳۴۴). ***خاطرات و خطرات***. تهران: زوار.

هدایت، صادق. (۱۳۵۶). الف: ***بوف کور.*** تهران: جاویدان.

ــــــــــ. (۱۳۵۶). ب: ***حاجی آقا***. تهران: جاویدان.

ــــــــــ. (۱۳۵۶). ج: ***زنده‌به‌گور.*** تهران: جاویدان.

ــــــــــ. (۱۳۵۶). د: ***سه قطره خون.*** تهران: جاویدان.